

حقوقی که شناخته شده‌اند، ولی از گفتار به کردار نیامده‌اند

حقوق بشر

دکتر مهدی پرهام



پیش‌درآمد

یکی از این حقوق که ضرورت و ارزش آن برای انسان چون تنفس حیاتی و مماتی است، «حق انتخاب» در حدود قانون است، یعنی انسان بتواند آن چه را که خلاف قانون نباشد، انتخاب کند و در اختیار گیرد. نام دیگر این حق، «آزادی» است، و در عرف مذهبیان «اختیار» در مقابل جبر. پس چنان چه کسی توانست بدون موانع قانونی، دین، شغل، محل اقامت، مشی سیاسی، و هر خواست خود را انتخاب نماید، این شخص «آزاد» است و در غیر این صورت هرچند که در زندان هم نباشد، مع هذا آزاد نیست.

در شماره‌ی قبل مجله‌ی حافظ به مناسبت انتشار کتاب ارزنده‌ی دکتر احسان نراقی زیرعنوان «آزادی بحثی در این باره داشتیم که به‌علت محدودبودن صفحات مجله ناتمام ماند. فصل دوم کتاب مربوط به حقوق بشر است که به‌اختصار در این شماره به آن می‌پردازیم.

سابقه‌ی تاریخی

آنچه شناخت و دفاع از این حقوق را محسوس گردانید، در وهله‌ی اول ظلم و ستم‌های سلاطین و سپس انحرافات بیرون از حد قدرت‌های مذهبی و سرانجام بالارفتن فرهنگ و آگاهی انسانی بود که همه‌وقت راه‌گشای بیرون‌شدن از بن‌بست‌هاست. سلاطین و قدرت‌های مذهبی به ادعای خودشان، مجریان اوامر الهی بوده و هستند. یکی سایه‌ی خدا (ظلال‌الله) و

دیگری منصوب خداوند در زمین برای تفهیم کلام الهی در کتب آسمانی هستند و سرپیچی از اوامر آن‌ها گناه محسوب می‌شود و گناه‌کار به‌سختی کیفر می‌بیند. درگیری این دو گروه با روشنفکران و دانشمندان، تاریخ شناخت حقوق بشر است. در طول قرون وسطی، احکام محاکم تفتیش عقاید و فرامین ظالمانه‌ی سلاطین تا قرن بیستم مایه‌ی سرافکنده‌ی نوع بشر بوده است و شرح و وصف‌شان ملال‌انگیز. اجمالاً این که در قرن شانزدهم اولین حرکت علیه کلیسای کاتولیک آغاز شد و مارتین لوتر، کشیش روشن‌ضمیر آلمانی بازار خرید گناهان و فروش زمین‌های بهشت را که کلیسای کاتولیک آغاز کرده بود، با ترفندی ظریف کساد کرد و با خرید جهنم اعلام نمود: «مردم! من به‌موجب این سند به‌جای بهشت جهنم را از کلیسا خریده‌ام و شما دیگر جز بهشت مکانی در آخرت ندارید، پولی بابت زمین‌های بهشت نپردازید!» به‌دنبال آن مذهب پروتستان را اعلام نمود و دو اصل مهم «مدارا» و «مسئولیت» را در آن جای داد. چند سال بعد (۱۵۷۶) کشیش دیگری در سویس به‌نام کالون راه لوتر را دنبال نمود و اولین دانشگاه سویس را در ژنو بنا کرد و سویس را مرکز اندیشمندان اروپا ساخت.

به مرور که فرهنگ و آگاهی مردم بالا می‌رفت، نویسندگان، فلاسفه و آزادمردان از گفتار و چاپ آثار خود چشم و گوش مردمان را باز می‌نمودند. زمینه برای حرکت‌های انقلابی آماده می‌شد، ولتر، فیلسوف و نویسنده‌ی بزرگ فرانسوی با نوشته‌های خود پیش‌آهنگ انقلاب کبیر فرانسه بود. طرفه این که این نویسندگان در نوشته‌های خود از ادب و فرهنگ ایرانی الهام می‌گرفتند. ولتر کتاب «ژادیک» که تلفظی نزدیک به نام سعدی داشت، منتشر نمود و «مونتسکیو» کتاب «چه‌طور می‌توان ایرانی بود» را چاپ کرد و ما با تأسف و افسوس تا امروز معنی این شعر سعدی: «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند» را نفهمیده‌ایم و مردم یک مملکت را به خودی و غیر خودی تقسیم می‌نماییم و با تفرقه‌اندازی دلمان را خوش می‌داریم که اسلام را نگهبانی کرده‌ایم!

نمی‌دانم این شعر حافظ:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروّت با دشمنان مدارا
همان معنای اصل هم‌زیستی «مسالمت‌آمیز» را دارد که امروز شعار بین‌المللی و بنیاد صلح جهانی است و ما به‌کلی راهمان را از آن جدا می‌کنیم و دوگانگی را بر یگانگی ترجیح می‌دهیم!
اعلامیه‌ی حقوق بشر همین که انقلاب کبیر فرانسه داشت ظاهر می‌شد، توسط ژنرال لافایت سه روز قبل از سقوط باستیل به مجلس شورای فرانسه داده شد. نباید فراموش کرد که آن چه الهام‌بخش برپایی انقلاب فرانسه گردید، منشور استقلال امریکا بود که آزادمردی به‌نام جفرسون در سال ۱۷۷۶ آن را نوشته بود و بعدها رییس‌جمهوری امریکا گردید. این مرد از زمانی که ژنرال لافایت در رأس داوطلبانی برای استقلال امریکا در آن‌جا می‌جنگید، با وی آشنایی داشت و بعداً نیز قبل از انقلاب در فرانسه مأموریت دولتی داشت و هموست که برای تنظیم حقوق بشر ژنرال لافایت با او مشورت می‌کرد.

از این زمان است که برای اشاعه‌ی حقوق بشر به یک مرجع بین‌المللی احتیاجی مبرم احساس گردید. این احتیاج پس از یک قرن و نیم در سال ۱۹۱۹ بعد از جنگ جهانی اول به واقعیت نزدیک شد و به پیشنهاد ویلسون رییس‌جمهور امریکا، مرجعی به‌نام «جامعه‌ی ملل» در

کاخ ورسای فرانسه تشکیل گردید و به مسایل اقلیت‌هایی که در اتریش و عثمانی، دو امپراتوری شکست خورده در جنگ، اقامت داشتند رسیدگی کرد و قراردادهایی منعقد نمود که بعداً برای بنیان‌گذاران «سازمان ملل متحد» پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵-۱۹۴۶ رهنمودی ارزنده بود.

این سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو تأسیس گردید و از همان آغاز مسؤولین در صدد یافتن اصولی بودند تا بتوانند حقوق بشر را آن‌طور که مورد تأیید ملل باشد، تدوین نمایند. این اصول در سال ۱۹۴۸ تدوین گردید و به تصویب مجمع عمومی سازمان هم رسید، ولی تعهد اجرایی برای تمام ملل به‌وجود نمی‌آورد.

در سال ۱۹۵۵ رؤسای دول آسیایی و افریقایی در باندونگ برای مبارزه با استعمار کنفرانسی تشکیل دادند و **سدارسنگور**، رییس‌جمهور سنگال آن را پایان عقده‌ی حقارت ملل استعماری خواند و حضور ممالک استعمارزده را در سطح جهانی اعلام نمود و **جهان سوم** در مقابل بلوک شرق و غرب مجتمعی مشخص گردید و **حقوق ملل مکمل حقوق بشر** شد.

سازمان ملل متحد پس از مدت‌ها **دادگاه کیفری بین‌المللی** را برپا نمود که می‌تواند بدون مراجعه به دول مجرمین را تعقیب نماید، دیگر افراد متخلف نمی‌توانند بگویند که ما با دولت خود موضوع تخلف را حل و فصل کرده‌ایم و جوابگوی دیگری نیستیم. به‌نظر می‌رسد که این بزرگ‌ترین اقدام سازمان ملل متحد باشد و دیگر برای احقاق حقوق بشر، مانع و رادعی وجود ندارد. متأسفانه می‌بینیم که رؤیایی بیش نیست و سازمان نیروی اجرایی ندارد.

ضمناً باید در نظر داشت که این بشرِ نگون‌بخت تا رسیدن به این سازمان ملل متحد امروز مصائب و تلفات بی‌حد و حصری متحمل شده است و باز هم تا رسیدن به هدف نهایی

باید تاوان و تلفاتی متحمل گردد. اولین مرحله‌ی احقاق حق به هنگام اعلان مذهب پروتستان از سوی **مارتین لوتر** بود که جنگ‌های مذهبی آغاز شد و دوران آن ۳۵ سال به‌طول انجامید و در کشتار **سن بارتلمی** در سال ۱۵۷۲ هزاران پروتستانی را سر بریدند و تا امروز این بشر مصیبت کش دو جنگ جهانی با میلیون‌ها کشته و جنگ ویتنام با جنایاتی شرم‌آور که ننگ بشریت بود و فاجعه‌ی هیروشیما و ناکازاکی و چرنوبیل با هزاران کشته و ناقص‌الخلقه را در پشت سر دارد و در پیش رو چه‌قدر خواهد داشت؟ خدا می‌داند.

عدم ضمانت اجرا

نه‌تنها سازمان ملل متحد نتوانسته با دادگاه کیفری خود حقوق بشر را احقاق نماید، از بخت بد، خودش هم در حال سرنگونی و حذف است. امریکا برای حمله به عراق و افغانستان نه‌فقط از آن مجوزی کسب ننمود، بلکه خود تشخیص داد برای براندازی تروریسم رأساً باید تصمیم بگیرد و به افغانستان و عراق برای گرفتن تروریست وارد شد، ولی هر دو مملکت را تصرف نمود و امروز در عراق جهنمی از کشت و کشتار برپا نموده که صد رحمت به فاجعه‌ی سن بارتلمی. حالا دادگاه کیفری سازمان ملل چه می‌تواند بکند، جز تحمل و صبوری چه چاره‌ی دیگری دارد؟ وقتی سازمانی قدرت ضمانت اجرایی نداشت و نتوانست قطع‌نامه‌هایش را به‌اجرا درآورد، دیگر بود و نبودش چه تأثیری می‌تواند در تصمیم‌گیری دولت‌ها داشته باشد؟ علاوه بر این، نقض شورای امنیت با داشتن حق **وتو** اتحاد ملل را عملاً نفی می‌نماید و آن را در انحصار پنج دولت نیرومند قرار می‌دهد. فقط اخیراً، آن هم به کمک ارتش امریکا، توانست در بسنی و هرزه‌گوین ابراز وجود کند. گویی دموکراسی، آزادی، برابری، چون ستارگان درخشنده‌ی شب با طلوع آفتاب قدرت همگی غروب می‌کنند، پس حرف **نیچه** چندان بی‌اساس نبوده که اراده‌ی آدمی معطوف به قدرت است و بقیه‌ی ادعاها همه مفت و پوچ!

اما این‌طور نیست، قدرت را از تجاوز باید تفکیک کرد، قدرت و مدیریت در این عصر در یک معنا و جهت هستند، اگر به‌ظاهر دآوری نکنید و عقل را به یاری طلبید، خواهید دید اراده‌ی آدمی معطوف به قدرت نیست، همان‌طور که در بحث پیشین و ابتدای همین مقال اشاره نمودیم، **آزادی** حقیقت همانند تنفس حیاتی و مماتی برای آدمی، و انسان از ابتدای تولد تا واپسین دم حیات در جست‌وجوی آزادی‌ست و اراده‌ی انسان معطوف به همین آزادی است نه به قدرت. قدرتی که نیچه بدان نظر دارد بازتابش ترس است و همین که در جامعه‌ی ورود پیدا کرد، متعاقبش تزویر و ریا و سالوسی و تملق و دروغ هم خواهد آمد و زوالش طراحی می‌شود، هرچند که سال‌ها دوام آورد.

بوش و پول محوری

آن‌چه که امروز آقای بوش را به عراق و افغانستان آورده، قدرتی‌ست کاذب که با همین آوردن آقای بوش و حادثه‌ی یازدهم سپتامبر به زوالش نزدیک می‌شود. این قدرت همان سیستم **سرمایه‌داری** است که کنسرسیوم‌ها و تراست‌ها و شرکت‌های چندملیتی اعضا و جوارح آن هستند. این سیستم یک نقطه نظر دارد و آن رسیدن به **پول** به هر قیمت است. این **پول محوری**، تمام صفتهای عالی و معنویت بشری را گرفته است.

این سیستم سرمایه‌داری‌ست که چون سدّ سکندر، حرکت حقوق بشر را متوقف نموده و سازمان ملل متحد را فلج ساخته و آقای بوش را به خاورمیانه آورده تا نفت عراق را که بیش از پانصد سال دوام دارد، به کنسرسیوم‌ها و تراست‌های نفتی خود منضم نماید! و در افغانستان بماند تا پاکستان و هندوستان و چین را زیر نظر داشته باشد.

تروریسم و استقرار دموکراسی و تجارت آزاد، ابزار کارند، پوششی هستند تا هدف را پنهان دارند و اسرائیل را حفاظت نمایند. در همین مدت کوتاه، شرکت نفتی **هالیبرتون**، که آقای **دیگ چینی** روزی مدیرعاملش بوده، قراردادی ۷/۵ میلیارد دلاری با شرکت نفت عراق برای ترمیم تأسیسات نفتی این شرکت منعقد ساخته است و دارد چهار نعل به‌سوی «**نظم نوین جهانی**» پیش می‌رود. حالا بفرمایید ببینیم حقوق بشر به گرد این یک‌سوار می‌رسد؟ اما همین ترک‌تازی پیش‌درآمد اضمحلال این سیستم است، اتحادیه‌ی اروپا، روسیه، چین و ژاپن بیکار نخواهند

نشست که امریکا خاورمیانه را بلع کند و ماجرای ۱۹۷۳-۱۹۷۴ چهار برابر کردن قیمت نفت پیش آید و این‌ها هم‌چنان دست روی دست بگذارند و قدرت مقابله با رقابت امریکا را از دست بدهند.

نگاهی به اوضاع داخلی

امیدوارم دست‌اندرکاران سیاست ما هم که متأسفانه شاهد ثروت‌اندوزی اقلیتی در مملکت هستند، غافل نمانند که سرمایه‌داری دارد اسلام را می‌بلعد و قاپچاق دارد اقتصاد ما را زیر و زیر می‌کند و با افزایش نقدینگی، ۹۰ درصد مردم زیر خط فقر خواهند رفت، وضع را تغییر دهند. تغییر، اساس تحول است و **امام خمینی** (ره) مفسر آن بود. چرا هدف او را فراموش کرده‌ایم، خط امام شعار نبود، عمل به واجب بود، عمل را از یاد برده‌ایم، ایشان **اسفار مالاصدرا** را تدریس می‌نمود که اساس آن تغییر است و **حرکت جوهری**، گویای آن؛ یعنی همه چیز حتا جوهر اشیا (که می‌گفتند ثابت است) تغییر می‌کند و بر همین اساس بود که وقتی در اوایل انقلاب عده‌یی ناآگاه بر ثبات امری اصرار می‌ورزیدند، ایشان صریح فرمود: اگر ضرورت ایجاب کند، اوقات شرعی نماز و روزه هم قابل تغییر است و **اجتهاد** در مذهب شیعه به همین علت است که مجتهد آزادی داشته باشد.

شادروان عباس زریاب‌خویی می‌گفت: روزی چند آخوند متحجر در قم درس فلسفه‌ی ایشان را تعطیل کردند، ولی مرحوم شیخ عبدالکریم حائری فردای آن روز ایشان را بر سر درس برد. امام (ره) از انتقاد هم نمی‌رنجید، روزی مرحوم مهندس بازرگان در سخنرانی هفتگی خود، زمان نخست‌وزیری‌اش، خطاب به مردم گفت: مردم چرا شما برای محمد پیامبر خدا یک صلوات می‌فرستید و برای امام خمینی سه صلوات، این درست نیست. امام (ره) وقتی شنیدند، خندیده بودند. این صفات باید برای دست‌اندرکاران سیاست سرمشق باشد، تحمل انتقاد را بنمایند و از تغییر نهراسند، اما انتقاد نباشد، اصلاحات امکان ندارد. ■